

نظام اسلامی و تدریس علوم انسانی

منبع: سایت رادیو زمانه، مجله هفتگی دیدگاه‌ها، روز دوشنبه، مورخ: ۹۴/۹/۲۳

گفت و گو از: امیر مصدق کاتوزیان

برخورد دین و علوم جدید در جامعه ایران بدون کشمکش نبوده است. در آستانه جنبش مشروطه ایران روحانیان هم به مدارس نوین خارج از نظارت مستقیم حوزه علمیه (مثل رشديه) بی اعتماد بودند و هم به تدریس علوم جدید در این مدارس.

اما این دعوا پس از تاسیس و گسترش دانشگاه‌ها در سراسر کشور وارد مرحله تازه‌ای شد و برخورد نهاد دین و علوم جدید طبیعی تا نیمه اول قرن پیش خورشیدی به تعادل رسید.

اما در پی انقلاب بهمن ۱۳۵۷ روحانیت و حکومت انقلابی این بار علوم جدید انسانی و اجتماعی را به چشم رقیب و حتی دشمن تازه نگریست.

مطرح شدن طرح گسترش مدارس ویژه علوم انسانی معروف به مدارس فرهنگ هفته گذشته هم سبب شد بسیاری گمان برند منظور حذف علوم انسانی از مواد درسی دوره متوسطه دبیرستان‌های عادی است.

اما روز چهارشنبه گذشته روابط عمومی وزارت آموزش و پرورش اعلام کرد که این وزارتخانه تصمیم ندارد دبیرستان‌ها را از تدریس علوم انسانی منع کند.

چرا مشکل میان روحانیت سنت‌گرا و حکومت ایران با علوم جدید انسانی و اجتماعی لاینحل مانده است؟

در برنامه دیدگاه‌ها این پرسش کلیدی را با دو مهمان هفته برنامه: خشایار دیهیمی، نویسنده و مترجم آثار فرهنگی و فلسفی در کلاردشت ایران و سروش دباغ، محقق و پژوهشگر دپارتمان مطالعات تاریخی در دانشگاه تورونتو، کانادا در میان گذاشتیم.

حکومت اسلامی و تدریس علوم انسانی از نگاه خشایار دیهیمی و سروش دباغ

آقای دیهیمی، پیش از اینکه به مسئله کلی‌تر نسبت دین با علوم انسانی و اجتماعی جدید پردازیم با واکنش شما آغاز کنیم به خبرهای اخیر درباره احتمال تغییر وضعیت تدریس علوم انسانی و اجتماعی این بار در دبیرستان‌ها و دوره متوسطه در ایران.

خشایار دیهیمی: امیدوارم که پرداختن به سرفصل‌ها موجب سوء تفاهم نشود. چون همیشه این نگرانی در من وجود دارد که حرف نصفه‌نیمه بماند و برداشت نادرستی شود. ولی دل به دریا می‌زنیم. وقتی مسئله مطرح شد یاد این افتادم که در عهد بوق که بنده تحصیل می‌کردم، سه رشته داشتیم به اسم ریاضی و طبیعی و ادبی. اصلاً علوم انسانی مطرح نبود. بعداً اسم علوم انسانی آمد. و اصولاً ما در دبیرستان در هیچیک از رشته‌ها متخصص تربیت نمی‌کنیم. ما نوعی نگاه و نگرش و منطق این دانش‌ها را دانش‌آموزان یاد می‌دهیم.

این نوع برخوردها یا این نوع نگرش‌ها به نظر من مضحک و غیرکارشناسانه است. البته پس گرفتند حرف را و گفتند اصلاً قصدمان محدود کردن نیست. به هر صورت یک تصور نادرستی از این امور کلاً فکر می‌کنم در دستگاه حکومتی ما وجود دارد.

آقای دباغ، دعوا بر سر دین و علوم جدید طبیعی مثل فیزیک، شیمی و زیست‌شناسی که در آغاز قرن پیش میان روحانیت و سنت‌گرایان مطرح شد بالاخره پس از تاسیس دانشگاه‌ها در ایران به نفع پذیرش علوم جدید حل شد. چرا به ویژه پس از انقلاب بهمن

۱۳۵۷ بخشی از روحانیت و سنت‌گراها از سویی و حکومت از سویی دیگر در مورد علوم انسانی و اجتماعی حساس است؟

سروش دباغ: من فکر می‌کنم چنانکه در مقاله‌ای تحت عنوان علوم انسانی اسلامی، امکان و امتناع و مصاحبه‌ای که اخیراً هم به نحو مبسوط به آن پرداختم و منتشر شده، مراد از علوم انسانی اسلامی چیست فکر می‌کنم هنوز پاسخ روشنی ندارد. فکر می‌کنم اگر این روشن شود مسئله را بیشتر ارزیابی کرد.

جایی دیدم که یکی از روحانیون فی‌المثل گفته بود اگر ما هر جا تعبیر طبیعی که قاعدتاً معادل «نچرال» است برداریم و به جای تعبیر طبیعی و طبیعت، «خلقت» بگذاریم این علوم انسانی می‌شود اسلامی. یا دیدم آیت‌الله جوادی آملی گفته‌اند که علوم انسانی مثل کالبد و جسد می‌ماند. ما باید این را روح درش بدمیم و از مبداء و معاد هم به آن اضافه کنیم.

من تصور می‌کنم اینها تماماً از درک نادرست و نامقنح از علوم انسانی شکل گرفته. اینکه بگوییم اینها جسد است و فی‌المثل باید روحی در آن دمید که اولاً این تمثیل و اصلاً ارزش استدلالی ندارد و می‌شود تمثیل را عوض کرد و نتیجه دیگری گرفت، ثانیاً نگاه تجربی نسبت به تحقق این علوم به ما می‌گوید که امروزه وقتی از علوم انسانی سخن می‌گوییم هم مطالعات زنان داریم و هم اسلام‌شناسی داریم و هم فلسفه و هم روانشناسی. ادبیات این علوم خیلی گسترده است. به چه معنا بگوییم اینها جسد است. از قضا اینها خیلی پویا هستند و کارهای متعددی در این دهه‌ها در این حوزه‌ها منتشر شده و منتقد باید درک خودش را منقح کند و بگوید از علوم انسانی اسلامی چه چیزی را تصور می‌کند و آنوقت حرکت می‌کند. من فکر می‌کنم چون قصه روشن نیست هر از گاهی این سر برمی‌آورد و با پاره‌ای رفوگری‌ها قرار می‌شود این مسئله درمان شود. اما چون ریشه‌ای نیست، به سبب تصور و تلقی نامقنح چنانچه من می‌فهمم از این امر است راه به جایی نمی‌برد. البته مولفه‌های سیاسی هم در آن دخیل‌اند و چگونگی طرح شدن هر از گاهی این مسئله.

آقای دیهیمی، منتقدان به تدریس علوم انسانی و اجتماعی جدید فقط بر مبانی دینی با این علوم مخالفت نمی‌کنند. این عده می‌گویند این علوم از بطن جامعه ایران زاده نشده و سنخیتی با فرهنگ ایرانی ندارد و بسیاری از آموزه‌هایش درباره جنسیت و زنان و خانواده بومی نیست و به جامعه ایران ربط ندارد. پاسخ شما به این نوع انتقاد چیست؟

خشایار دیهیمی: نمی‌خواهم اصلاً به جزئیات بپردازم. مسئله من مسئله کلی‌تری است. حتی در غرب هم یک سابقه دیرینه در این باب وجود دارد که آیا علوم انسانی و علی‌الخصوص علوم اجتماعی آیا علم هستند به این معنی که علوم طبیعی علم است؟ این دعوا ریشه‌دار است. نظر من این است که علوم انسانی و علوم اجتماعی هم علم هستند. اما مشکل ما در این مملکت اصلاً کلاً نگاه به علم است. یعنی تفاوت قائل شدن بین علم و شبه‌علم. علم خصیصه به نظر من این است که متدولوژیک است. یعنی اصولاً باز است برای اصلاح و تکمیل. همچنانکه در علوم طبیعی مثل فیزیک و شیمی هم ببینید جایی که ایستاده‌ایم با یک قرن یا دو قرن پیش به کلی متفاوت است. در علوم انسانی هم همین حکم جاری است.

علم چیزی است که اسلوب علمی در آن مراعات شده و با اسلوب علمی با استدلال‌های متقن و منقح به مسئله پرداخته باشند. در غیر این صورت ارزش علمی نخواهد داشت. نظر علمی که عموماً یک نظریه یا فرضیه است قابلیت نقد دارد. ما اگر همه اینها را در نظر بگیریم اصلاً معنی ندارد که بگوییم ما علوم انسانی نداریم یا علوم انسانی می‌خواهیم و یا علوم انسانی خاص می‌خواهیم.

بگذارید خیلی خلاصه این طوری بگویم. برخلاف نظر آنهایی که می‌گویند علوم انسانی ایدئولوژیک است من می‌گویم به دین طرف هم کار ندارم با هر ایدئولوژی کار دارم، نگاه ایدئولوژیک به علم را از علم بودن ساقط می‌کند. در قسمت بعدی اگر فرصت باشد توضیح بیشتر می‌دهم.

آقای دباغ، روحانیان و سنت‌گرایان و کارگزاران سیاسی چنانکه شما هم اضافه کردید که مخالف تدریس علوم انسانی و اجتماعی هستند و از آن شکایت دارند، نگران این هستند که این علوم انسان‌محور است و اومانیست. اما بنا است که جامعه اسلامی الهی و خدامحور باشد و تدریس آن علوم به این هدف لطمه می‌زند. جواب مدافعان تدریس علوم انسانی به این مدافعان چیست؟ به خصوص آنهایی که متدین هستند.

سروش دباغ: اشاره کردید به دغدغه‌ای که در این میان هست و عده‌ای از روحانیون در این باب مسئله دارند. من فکر می‌کنم که شرط اول قدم این است که علوم انسانی خوب شناخته شود و بعداً ببینیم که به این دغدغه چگونه می‌شود پاسخ گفت. تصور من این است خصوصاً آشنایی با تاریخ مغرب زمین در این باب و تحول و تطوراتی که علوم انسانی در آنجا پیدا کرده‌اند ما را با چستی این مقوله بیشتر آشنا می‌کند. همانطور که در پاسخ به پرسش قبلی گفتم بخشی از این اظهارنظرها و دلنگرانی‌هایی که می‌تواند هم از سر صدق و صفا گفته شود، به سبب ناآشنایی با موضوع و حدود و صغور علوم انسانی جدید است. به اختصار عرض کنم. در مغرب زمین و تاریخ موسوم به روشنگری (enlightenment period) قبل و بعد از آن که در آثاری مثل فلسفه روشنگری و تاریخ ویل دورانت و مورخان فلسفه و عصر روشنگری نوشته‌اند سه گونه روایت داریم با روشنگری. یک روایت فرانسوی و دیگری روایت آلمانی و سومی انگلیسی.

در روایت آلمانی و انگلیسی کثیری از کسانی که در آنجا فعالیت می‌کردند و فیلسوف بودند و انتروپولوژیست یا انسان‌شناس بودند و بعداً از این میان سردرآورد، از قضا یا دیندار بودند و یا مخالفتی با دیسپلین‌های دینی نداشتند. تنها روایت فرانسوی از آن این بود که نوعی ستیز با متافیزیک در آثار اصحاب دایره‌المعارف و قبل از آن ولتر دیده می‌شود. مرادم این است که دلنگرانی که برخی دارند به سبب ناآشنایی با این علوم است. چون کثیری از علوم انسانی یا اجتماعی نفعاً یا اثباتاً به این امور نمی‌پردازند.

در مقام توضیح و تبیین ملاحظات و روابط اجتماعی‌اند در جامعه‌شناسی و روانشناسی بدون لحاظ کردن و بدون پرداختن به آنچه که دغدغه‌های این حضرات است. البته مخالفان دین هم در این عصرها بوده‌اند. نمی‌گویم نبوده‌اند یا نیستند. اما اینکه از اول فکر کنیم که به این سبب پرداخته شده، ساز و کارش سامان یافته یا به تعبیر شما اومانستی به این معنا که مد نظر است من فکر می‌کنم بیشتر به سبب ناآشنایی با تاریخ است و چگونگی شکل‌گیری علوم انسانی در سده‌های اخیر.

آقای دیهیمی، با توجه به پاسخی که در سه دهه گذشته هم اصطلاحاً سکولارها (لایک‌های غیرمذهبی) و هم بخشی از متفکران مسلمان متدین و دیندار به انتقادات به تدریس علوم انسانی و اجتماعی جدید داده‌اند، چرا این مخالفت در ایران تا این حد ریشه دار و عمیق و هنوز پر رنگ است؟

خشایار دیهیمی: برای من بحث سکولار و دیندار مطرح نیست. برای اینکه در هر دودسته می‌شود آدم‌هایی را پیدا کرد که نگاه درستی به علم و علوم انسانی دارند و می‌شود عده‌ای را پیدا کرد که توقعات بیش از اندازه‌ای دارند. یعنی در میان سکولارها هم ما کسانی را داریم که ایدئولوژیک می‌کنند علم را و در میان روحانیان هم داریم که این کار را می‌کنند و عده دیگر غیر از این. ولی واقعیت جامعه را اگر نگاه کنیم همه اینها در نهایت این مخالفت‌ها صوری است. عملاً تسلیم شدیم ما. باید هم تسلیم شویم. چون علم یک چیز بین‌المللی است. یک چیز محلی و بومی لزوماً نیست. البته می‌شود محلی و بومی هم از آن استفاده کرد. ولی اساس قضیه این است که ما اگر جامعه را نگاه کنیم ما راجع به دموکراسی حرف می‌زنیم، راجع به انتخابات حرف می‌زنیم، راجع به نمی‌دانم حق رای حرف می‌زنیم. آخر اینها اصلاً از دل علوم انسانی درآمده‌اند و هیچ ریشه‌ای در هیچکدام از سنت‌های ما نداشتند.

از روز اول که انقلاب شد گفتند اقتصاد اسلامی. گفتند بانکداری اسلامی. ولی در عمل وقتی ما با دنیا داد و ستد داریم اقتصاد و بانکداری یک چیز بومی نیست. ما آیا توانستیم ربا و بهره را از بانکداری حذف کنیم؟ نه، اسمش را عوض کردیم. وقتی صحبت از علوم انسانی اسلامی می‌شود به نظر من یکی دو تا رشته خاص مورد نظر است که به مسئله ایدئولوژی و قدرت تلاقی پیدا می‌کند.

یعنی آیا می‌توانیم این همه روانشناس را از جامعه‌مان حذف کنیم؟ اینها خودشان می‌آیند در رادیو و تلویزیون راجع به روانشناسی صحبت می‌کنند با داده‌هایی که از غرب گرفته شده است به دلیل تجربه بیشتر و به دلیل تمرین بیشتر از همانها استفاده می‌شود. ترس از آنها نیست. ترس عمدتاً روی دو تا موضوعات علوم انسانی است. علوم سیاسی و جامعه‌شناسی. برخی هم توجه نمی‌کنند اساس این علوم متدولوژی است.

وقتی وبر می‌خوانیم وبر که راجع به ما و امروز ما صحبت آنچنانی که ندارد. ولی از او متدولوژی را یاد می‌گیریم. داده‌هایمان را می‌توانیم جمع‌آوری کنیم و به تحلیل درست جامعه خودمان برسیم. اینها همه به تعبیری ناشی از شناخت بسیار ناکافی و یا واهمه‌های نادرست و نابجا است. اتفاقاً اگر اینها را پشت گوش بیاندازیم خطرات بیشتری جامعه ما را تهدید خواهد کرد. چون مشکلات و معضلات جامعه را فقط به طریق علمی می‌شود حل کرد یا پاسخی برایش پیدا کرد.

آقای دیهیمی، بخشی از جامعه‌شناسی که شما می‌گویید همین امر نسبت است. یک زمان‌هایی در تاریخ مناسبات یک جوری بوده و این مناسبات دستخوش تغییر و تحول شده. مثلاً مناسبات میان مرد و زن. چیزی که روحانیت به آن حساس است. اعم از اینکه بتواند سفر کند، چگونه دریافت کند یا حضانت داشته باشد یا نداشته باشد و یا حق طلاق داشته باشد یا نه و نوع زندگی‌اش را خودش تعیین و تبیین کند و انتخاب داشته باشد در پوشش و سبک زندگی. اینها همه چیزهایی است که در بحث‌های جامعه‌شناسی در می‌آید. فکر نمی‌کنید دغدغه‌های اینها بر این اساس است و گاهی حق دارند که از دید خودشان فکر کنند که پس باید برای اینکه به این پرسش‌ها نپردازیم محدود کنیم تدریس علوم انسانی و اجتماعی را؟

خشایار دیهیمی: به تاریخچه مسئله اگر نگاه کنید متوجه می‌شوید وقتی به دیوار محکم واقعیت برمی‌خورند خودشان هم تغییر می‌دهند. برای شما اصلاً قابل تصور بود که حق رای برای زنان در ایران به دست بیاید قبل از انقلاب. به دست آمده بود ولی روحانیت به کلی مخالف بود.

سال ۴۱ که حق رای زنان جزو یکی از اصولی شد که شاه به هر ترتیبی داشت دیکته می‌کرد کل روحانیت با آن مخالفت کرد. ولی وقتی با دیوار سخت واقعیت برخوردند ناگزیر تحت آن فشار اجتماعی تن دادند. بنابراین خودشان تن دادند به این که به زنان حق رای دهند. الان این مقاومت‌ها ناشی از عدم شناخت است. اگر بتوانند شناخت خود را درست کنند و تحلیل کنند من معتقدم بهتر می‌توانند با مسئله کنار بیایند. چون طریق علمی این است که با واقعیت‌ها درست برخورد کنیم.

آقای دباغ، هم آقای دیهیمی الان اشاره کردند به موضوع شناخت درست از علوم انسانی و اجتماعی که غایب است در میان گروهی از روحانیت و سیاست‌گذاران و هم قبلاً شما اشاره کردید و راه حل را در شناخت بیشتر و عمیق‌تر دیدید. پژوهشگران علوم انسانی و اجتماعی جدید که دغدغه دین دارند از نظر آنها آیا این علوم می‌توانند ارمغانی برای عالمان دین و جامعه ایران در بر داشته باشند؟
سروش دباغ: بیش از هر چیز اگر باور داشته باشیم که آگاهی راهی به رهایی است فکر می‌کنم آشنایی با دیسیپلین‌های مختلف علوم انسانی می‌تواند نگاه منتقدان یا دل‌نگرانان را پخته و جامع‌الطراف کند. اینکه چه دستاوردی می‌تواند داشته باشد به هر حال به هر اوبژه‌ای از منظرهای مختلف اگر نگاه کنید درک و آشنایی‌تان با آن بیشتر می‌شود و از آن بیشتر می‌شود. جامعه‌شناسی دین به ما کمک می‌کند که دین را در بستر اجتماع و مناسبات و روابط اجتماعی که میان نهادهای مختلف است مطالعه کنیم. نگاه تحقیقی و تحلیلی به تاریخ دین و چگونگی لف و نشر یک آیین در بستر تاریخ هم همین کمک را می‌کند. پاره‌ای آشنازدایی‌ها و سخنان نامتعارف هم در این دیسیپلین‌ها دیده می‌شود. اما یک روحانی یا کسی که محققانه نظر می‌کند در امور باید گشوده باشد که درک او از این اطلاعات بسی بیشتر می‌شود. چون در این حوزه کار می‌کنم در این چند سالی که اینجا هستم عرض می‌کنم که شما دیسیپلین یا رشته اسلام‌شناسی را در نظر بگیرید خیلی وسعت پیدا کرده در دهه‌های اخیر. آثار متعددی منتشر شده. من خودم چند تا درسی که در حوزه اسلام و حقوق بشر یا درآمدی بر اسلام در دانشگاه تورونتو یا دانشگاه‌های دیگر داده‌ام آثار اسلام‌شناسان را تدریس کرده‌ام.

خیلی از حضرات که با علوم انسانی عموماً و اسلام‌شناسی خصوصاً مخالفت می‌کنند باز هم تاکید می‌کنم به سبب عموماً ناآشنایی با این مقولات است. قطعاً نکات یادگرفتنی و آموختنی در اینها یافت می‌شود. البته به نحو محققانه. همانطور که اشاره شد علوم انسانی هم دیسیپلین است و هویت جمعی و جاری دارد. از این حیث تفاوتی با علوم تجربی غیرانسانی ندارد. اینجا البته شعار داده نمی‌شود. سخنانی که باب

میل امر و زید باشد که این چنین نگاهی داشته باشند نیست. سخنان نامتعارف هم که به گوش ناآشنا است زده شده، آثار متعددی نوشته شده، مقالات متعددی، کتابخانه‌های بزرگی، کنفرانس‌هایی که در این موضوعات برگزار شده، اینها تماماً درک و آشنایی را ژرف‌تر می‌کند. من قطعاً فکر می‌کنم اگر روحانیون ما چون اشاره کردید و دل‌نگرانی‌هایی که دارند ناظر بر علوم انسانی تجربی اعم از آنچه در جامعه‌شناسی عموماً و جامعه‌شناسی دین می‌گذارد در روش‌شناسی عموماً و روان‌شناسی دین خصوصاً می‌گذارد، در حوزه اسلام‌شناسی می‌گذارد، اگر با اینها آشنا شوند و به این دیسپلین‌ها به مثابه دیسپلین‌هایی که هویت جمعی و جاری دارند و کاملاً به نحو علمی یعنی احساسات و عواطف در آنها ریزش حداقلی دارد نگاه می‌کنند البته می‌توان با دستاوردها در این حوزه‌ها مخالف و منتقد بود. گفتگوهای علمی مراد است. قطعاً برای آشنایی نکات زیادی هست که به کار کسانی که در حوزه‌های مختلف علوم انسانی و از منظرهای مختلفی به ابژه و پدیده‌ای مثل دین می‌نگرند به کار آنها هم می‌آید. و پس از آن می‌شود وارد گفتگوی عالمانه هم شد. اما شرط اول آشنایی است و گشوده بودن نسبت به اینها که در این حوزه‌ها چه می‌گذرد.

آقای دیهیمی، علوم انسانی و اجتماعی جدید با این کیفیتی که در این هشت دهه در ایران تدریس شده چه مشکلی را از سر راه ایرانیان برداشته یا می‌تواند بردارد؟

خشایار دیهیمی: ما سوای اینکه درک و شناخت درستی در ایران از این علوم و کارکردشان نداشتیم آن عده‌ای هم که بودند در دانشگاه‌هایمان... الان کثیری از آدم‌ها، خود آن عده که مدرس این علوم هستند از واقعیت این علوم، ریشه‌های این علوم بی‌خبرند. ما بسیاری از استادان برجسته‌مان را پاکسازی کردیم. حالا ممکن است خیلی وجود داشته باشند که در این رشته‌ها واقعاً صلاحیت تدریس داشته باشند. نهایت اینکه یک مقدار محفوظات است که تحویل داده می‌شود. نهایتش باید این باشد که داده‌ها را جمع‌آوری کردن، به قاعده جمع‌آوری کردن و بسته‌بندی کردن و به تحلیل رسیدن. من الان نمی‌بینم یا بسیار اندک می‌بینم که کسی تحلیل درستی از موقعیت ما داشته باشد. چه به لحاظ تاریخی، چه به لحاظ جامعه‌شناختی، اقتصادی. مصیبت‌ها و گرفتاری‌های ما این است. برای همین است که می‌گویم امر بسیار خطیری است اهمیت دادن به علوم انسانی و با آن برخورد خصمانه نکردن و زمینه را آماده کردن که به ما کمک کند که گرفتاری‌هایمان را حل کنیم. شناخت و تحلیل درستی داشته باشیم.

و الا اینکه ظاهراً علوم انسانی وجود داشته باشد تدریس شود، محدود شود به یک مقدار محفوظات درباره فلان جامعه‌شناسان بزرگ یا فلان اقتصاددانان بزرگ. اینها دردی از ما دوا نمی‌کند. ما باید متدولوژی علمی را یاد بگیریم و از آن استفاده کنیم. اینجا تدریس در این زمینه به هیچ عنوان تولید خلاقیت و ابتکار و به دست دادن شرایطی برای رسیدن به تحلیل به دست نمی‌دهد.

آقای دباغ، چنانکه اول بحث گفتیم دعوا بر سر دین و علوم جدید طبیعی که در آغاز قرن مطرح شد بالاخره پس از تاسیس دانشگاه‌ها در ایران به نفع علوم جدید طبیعی حل شد. حالا گام اول و کوتاه‌مدتی که مخالفت حکومت و سنت‌گرایان و سیاست‌گذاران فعلی با علوم انسانی و اجتماعی جدید به طور محسوسی بتواند کاهش پیدا کند چیست؟

سروش دباغ: فکر می‌کنم اگر مجال فراهم شود و این علوم به درستی تدریس شود چه در متوسطه که اولین قدم‌ها است که شخص با این علوم آشنا می‌شود، اگر مسیر هموار شود و اینها به سبک دیگر رشته‌های آکادمیک تدریس شود، اگر به سبک آنچه که در رشته‌های مهندسی و پزشکی می‌گذرد حساسیتی به این معنا نباشد می‌تواند بار ما را بار کند.

نکته دیگر هم مسئله محور بودن این علوم امر مهمی است. می‌شود از علوم انسانی کمک گرفت در مقاطع بالاتر وقتی متخصصان به این امر می‌پردازند در عرصه اقتصاد و مدیریت و علوم سیاسی جامعه‌شناسی که علوم تجربی انسانی و یا سوشیال ساینس هستند و البته در عرصه اندیشگی و تفکر و فلسفی در جای خود اما نیازهای عینی یک جامعه را متخصصان علوم اجتماعی می‌توانند معطوف به آن جامعه صورت بندی کنند و بعد راهکارهای عملیاتی ارائه کنند.

نکته دوم عبارت است از اعتماد به متخصصان این رشته‌ها.

ایامی که ایران بودم با پاره‌ای از اساتید اقتصاد و کسانی که در اداره آمار کار می‌کردند در جلسه‌ای بودم و درد دل می‌کردند که در دوران ریاست جمهوری پیشین پاره‌ای اوقات ما دعوت می‌شدیم اما خودمان هم می‌دانستیم که رای ما زینتی است و گرهی قرار نیست از کاری بگشاید چرا که گوش نمی‌دهند به حرف‌های ما. صدا می‌کنند که چهارتا اقتصاددان و دو تا متخصص آمار هم باشند.

اگر واقعاً به توصیه‌های کارشناسانه اساتید توجه شود و کمک گرفته شود باید اعتماد جدی باشد. نه اینکه بگوییم دلشان خوش باشد و حرفهایشان را بزنند یا حداکثر کتاب بنویسند و مقاله بنویسند اما سکان اداره کشور و تصمیم‌گیری‌های کشور دست خود ما است. اگر این ارتباط قطع شود یا زینتی و متکلفانه باشد خب البته راهی به جایی نمی‌بریم. اما آنچه اینجاها می‌بینیم و نحوه به کارگیری فرآورده‌های علوم انسانی به جد در عرصه مدیریت و مسایل کلان جامعه اینها به کار بسته می‌شود. خوشبختانه در دولت جدید برخلاف آنچه در گذشته بود پاره‌ای از کسانی که کاردارند و امور را می‌دانند آمده‌اند به صحنه. مرادم این است اگر جدیتی در کار باشد و مسئله محور از متخصصان علوم انسانی استفاده کنیم می‌توانیم آثار و نتایج ملموس آن را هم ببینیم و در عین حال آموزش و جدی گرفتن و گشوده بودن نسبت به آنها شرط است.

یعنی ببینیم جامعه‌شناسی همه جای دنیا چگونه تدریس و تحقیق می‌شود. روانشناسی چگونه است، مدیریت و علوم سیاسی چگونه است، در گام بعدی فلسفه چگونه است، همین مناسبات و روابط و قواعد را در آکادمی‌های خودمان هم به کار بندیم و در پی آن روان شویم. در بهره‌گیری از آنها، صورت‌بندی مسائل و اتخاذ راهکارهایی جهت حل آن.

آقای دیهیمی، نکته آخری مانده که شما بخواهید بگویید؟

خشایار دیهیمی: قرن هجدهم کانت وقتی صلح پایدار جهانی را می‌نوشت نوشت بزرگترین چیزی که به صلح پایدار جهانی کمک می‌کند، تجارت آزاد است. این به نظر من نکته بسیار عمیقی است. امروز هم تجارت فقط تجارت کالا نیست. داد و ستد فرهنگی است و ما نباید به فرهنگ‌های متفاوت به شکل خصمانه نگاه کنیم و عناوین جنگ فرهنگی و تهاجم فرهنگی را استفاده کنیم. این یک داد و ستد است و داد و ستد آزادی هم هست و ما می‌توانیم آنچه را که مطلوب ما است اگر شناخت داشته باشیم برگیریم. صلح جهان امروز و رونق در جهان در گرو داد و ستد آزاد علمی است.